بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

تا به این‌جا سه آیه را بحث کردیم. ذیل آیه‌ **«وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً»** را عرض کردیم و گفتیم که حدیث معتبری که بتوان از آن غنا را در این آیه به‌دست آورد نیست. البته در ذیل این آیه؛ در همان باب نود و نهم، حدیث نوزده، روایت داریم منتهی، سند آن نامعتبر است که دست ما را نمی‌گیرد. متن روایت، عبارت است از:‌ **و وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوْلِيِّ عَنْ عَوْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبَّادٍ وَ كَانَ مُسْتَهْتَراً بِالسَّمَاعِ وَ يَشْرَبُ النَّبِيذَ قَالَ: «سَأَلْتُ الرِّضَا ع عَنِ السَّمَاعِ فَقَالَ لِأَهْلِ الْحِجَازِ فِيهِ رَأْيٌ وَ هُوَ فِي حَيِّزِ الْبَاطِلِ وَ اللَّهْوِ أَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً»**[[1]](#footnote-1)که در این حدیث، امام رضا(ع) آن را تطبیق داده است منتهی، روایت اصلاً اعتباری ندارد. این سه آیه‌ی شریفه‌ای بود که در حقیقت، سه موضع از قرآن بود. این سه آیه، یکی آیه‌ی **واجتنبوا قول الزور**(حج، 30) و دیگری **لایَشهدونَ** **الزّور( فرقان،72)** و سومی هم **«وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً»(فرقان/72)** بود. ملاحظه کردید که اگر ما بودیم و قواعد و استظهارات عرفیه و می‌خواستیم در چارچوب‌های متعارف حرکت کنیم، بسیار دشوار بود که بگوییم این‌ها دلالت بر بحث غنا می‌کند و البته این‌ها به برکت و ضمیمه‌ی روایات دلالت می‌کرد منتهی، روایت بود که در واقع این دلالت را تام می‌کرد. البته وقتی که روایت می‌گوید این مصداق آیه است و مصداقیّتش را ولو به تعبّد از روایت به دست آوردیم، خصوصیاتی که در حکمِ در آیه است، به آن مصداق سرایت می‌کند؛ یعنی این‌طور نیست که بگوییم، چون خود آیه فی حد نفسه دلالت بر حکم نمی‌کند؛ بلکه با تعبدِ روایت می‌گوییم دلالت دارد، نتیجه بگیریم که پس خود روایت است؛ در حالی‌که آیه ثمره‌ای بر این ندارد و عملی بر آن مترتب نمی‌شود؛ بلکه ثمره دارد و خصوصیات حکم و ویژگی‌هایی که در آیه است به آن مصداق تعبدی هم تسرّی می‌کند. یکی از ویژگی‌هایش همین بود که با آیه، آن عمل از گناهان کبیره می‌شود؛ چون در آیه وعده‌ی عذاب داده شده است و احیاناً اگر **إجتَنِبوا قولَ الزّور** را بگوییم که سماع و استماع را می‌گیرد، آن را هم شامل می‌شود؛ یعنی ویژگی‌ها و خصوصیاتی در آیه است که به آن مصداق تعبّدی هم تسرّی پیدا می کند. بنابراین، این آیات به‌تنهایی نمی‌توانست دلالت تامه‌ای بر حرمت غنا داشته باشد( تغنّی داشته باشد)؛ بلکه تعبداً و به‌برکت روایت، حمل بر غنا می‌شود؛ اما معنایش این نیست که فقط در این‌جا ما به همان روایت تمسک می‌کنیم و ثمره‌ای بر استدلال به این آیه نیست؛ بلکه ثمره‌اش این است که ویژگی‌ها و خصوصیاتی که در آیه است به این مصداق هم تسرّی پیدا می‌کند. به‌هر حال ویژگی‌های آیه، همان‌طور که شامل مصادیق حقیقی می‌شود، شامل مصادیق تعبّدی و تنزیلی هم می‌شود.

# بررسی آیه چهارم: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْترَِى لَهْوَ الْحَدِيثِ...»

آیه‌ی چهارم، آیه‌ی شریفه‌ی ششم سوره‌ی لقمان است که قبلاً نیز، یک‌بار در باب سبّ و یک‌بار هم در باب کتب ضالّه از آن بحث کرده‌ایم. «**الم(1) تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الحَْكِيمِ(2) هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ(3) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُم بِالاَْخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ(4) أُوْلَئكَ عَلىَ‏ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُوْلَئكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(5)** این آیات، گروهی از محسنین را بیان کرده است و در ادامه، به دنبال اشاره به گروه محسنین، می‌فرماید: **وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْترَِى لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيرِْ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُوْلَئكَ لهَُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ(لقمان، 6) وَ إِذَا تُتْلىَ‏ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا وَلىَ‏ مُسْتَكْبرًِا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فىِ أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(7)** اشاره می‌کند به کسانی‌که به دنبال لهوالحدیث هستند و مرتکب لهو‌الحدیث می‌شوند یا آن را رواج می‌دهند تا این‌که مردم را از راه خدا بیرون ببرند و گمراه کنند و بدون علم و آگاهی مردم را از راه بیرون ببرند و آیات و راه خدا را به مسخره بگیرند. مرتکب لهوالحدیث می‌شوند تا اضلال کنند و آیات‌الله را استهزاء کنند. **أُوْلَئكَ لهَُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ**. این‌ها، عذاب خوار‌کننده‌ای دارند و وقتی که آیات خدا بر آن‌ها خوانده می‌شود **وَلىَ‏ مُسْتَكْبرًِا** پشت می‌کنند. **كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا،** گویا اصلاً این آیات را نشنیده‌اند. **كَأَنَّ فىِ أُذُنَيْهِ وَقْرًا،** طوری پرورش یافته است که گویا این آیاتی که خوانده می‌شود، اصلاً به عمق وجود او راه پیدا نمی‌کند. **فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**. این آیه‌ی شریفه‌ای است که در روایاتی بر بحث غنا تطبیق داده شده است. ما نیز در این‌جا فهرست‌وار به مباحثی که در ذیل آیه وجود دارد، اشاره می‌کنیم؛ تا به نکته‌ی اصلی برسیم.

## بررسی شأن نزول آیه

### الف: بررسی شأن نزول اول

اولین بحث، قبل از این که وارد مدلول آیه و روایت و تفسیر آیه شویم، بحث از شأن نزول آیه است. آن‌طور که در تفاسیر آمده، دو شأن نزول برای آیه ذکر گردیده است که شأن نزول اول، خیلی مشهور است و آن، عبارت از این است که شخصی مشرک به نام نضر‌بن حارث که تاجری در جزیرهٌ‌العرب بود و به مناطق ایران هم رفت و آمد داشت و اجناسی را می آورد و از طریق خرید و فروش اجناس تجارت می‌کرد؛ این شخص، برای این‌که مردم را از اطراف پیامبر اسلام( ص) و از شنیدن قرآن بازدارد، بعضی از کتب قصه‌های ایران آن روز و داستان‌های رستم و ... را جمع کرده و می‌آورد و در مکه و جزیره‌العرب ، بعد از جمع نمودن مردم، این داستان‌ها را برای آن‌ها می‌خواند. چنین قصه‌هایی را از غیر منابع دینی جمع می‌کرد و به‌کار می‌گرفت؛ برای این‌که مردم را از اطراف پیامبر پراکنده کند. این یک شأن نزول است که البته به‌طور غالب گفته می‌شود که شأن نزول آیه همین است. کانَ یَتَّجِرُ إلی فارس وَ یَشتری کُتُبَ الأعاجِم. تاجری بود و کتب اعاجم و قصص آن‌ها را می‌گرفت و مردم را به دور خود جمع کرده و قصه‌خوانی می‌کرد؛ با این هدف که مردم را از شنیدن قرآن بازدارد.

### ب: بررسی شأن نزول دوم

شأن نزول دومی هم گفته شده است که البته این کم است و در بعضی تفاسیر به این اشاره شده است که شخصی به نام ابن خفَل جاریه‌ای را خریده بود و آن جاریه را وا‌می‌داشت که تغنّی کند به سبّ پیامبر و امثال آن‌ها که آیه آمد که **وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْترَِى لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ**. این دو شأن نزولی است که ذکر شده است. این‌ها هیچ‌کدام، سندهای خیلی روشنی ندارند؛ ولی اولی مشهورتر است و بیشتر می شود آن را پذیرفت. این شأن نزولی است که در کتب تفسیری از قدما به‌ما رسیده است.

## برسی تطبیقات عبارت «لهو‌الحدیث» در منابع شیعه و اهل سنت

### الف: تطبیقات عبارت «لهو‌الحدث» در منابع اهل سنت

مطلب دوم، این است که در تطبیقاتِ لهوالحدیث است. در این تطبیق، در کلمات مفسرین چیزهایی آمده است و در روایات ما نیز در باب غنا، مطالبی ذکر شده است که این‌ها را عرض می‌‌کنم. مثلاً از ضحّاک نقل شده است که لهو‌الحدیث شرک است. از مجاهد و ابن جریبه نقل شده است که طبل است. بعضی گفته‌اند سحر است. بعضی هم گفته‌اند، سبّی است که اهل جاهلیت به آن مشغول می‌شدند. این‌ها در کلمات مفسرین که غالباً هم اهل سنت هستند، آمده است؛ اما در روایات، تطبیقاتی که برای این شده است، در کتب اهل سنت هم دو تطبیق بر این داده شده است و تطبیقی که داده شده است، بیشتر بر بحث غنا است. این تطبیق آیه بر بحث غنا، در منابع روایی اهل سنت و شیعه، هر دو آمده است. مثلاً در اهل سنت نقل کرده‌اند که: - أخبرنا الشيخ أبو سهل محمد بن إبراهيم بن محمد ببغداد قال: أنا إبراهيم بن منصور بن إبراهيم الأصبهاني بها، قال: أنا أبو بكر محمد بن إبراهيم بن المقرئ، قال: أنا أبو يعلى أحمد بن علي الموصلي، قال: ثنا أبو عبد الرحمن الأذرمي -وهو عبد الله بن محمد بن إسحاق-، قال: ثنا علي بن يزيد الصدائي عن الحارث بن نبهان، عن أبي إسحاق، عن الحارث، عن علي رضي الله عنه، قال: «نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المغنيات والنواحات، وعن شرائهن وبيعهن، وتجارة فيهن، وقال: كسبهن حرام»[[2]](#footnote-2)، تطبیق این روایت را بر غنا یا جاریه‌ای که تغنّی می‌کند، در این روایت آمده است و از ابو‌حنیفه، ابن عباس، عبدالله‌ابن مسعود و مجاهد هم نقل شده است. یا در درّالمنثور روایاتش آمده است. پس اهل سنت، هم روایاتشان و هم مفسرینشان این آیه را بر بحث غنا و مغنّیه و خرید و فروش و تغنّی و امثال این‌ها، تطبیق داده‌اند که در کنز‌العمّال ارجاع داده شده و روایاتش در آن‌جا است.در درّالمنصور هم یک‌مقدار آمده و در تفاسیر هم این‌ها، تا حدی نقل شده است. بنابراین، این آیه تفاوتی با آیات قبل خودش دارد؛‌ به‌جهت این‌که در آیات قبل، تا آن‌جای که ما تفحّص کردیم، کسی در اهل سنت نگفته بود که این آیه مصداق غنا است و حدأقل در روایاتشان نبود؛ ولی این آیه بر خلاف آیات قبل، هم در بین مفسرینشان، کسانی گفته‌اند که مقصود غنا یا مغنّی و امثال این‌ها است و هم در شأن نزول دوم، بعضی نقل کرده‌اند و هم این‌که در اقوال مفسرینشان این‌ها آمده است. این آیه، با آن سه آیه‌ی قبل، این تفاوت‌ها را دارد؛ حتی بعضی که غنا را حرام نمی‌دانند، در عین حال این را بر بیع مغنّیات و ... تطبیق داده‌اند.

### ب: تطبیقات عبارت «لهو‌الحدث» در منابع روایی شیعه

همان‌طور که قبلاً ملاحظه کردید، در روایات شیعه نیز چند روایت داریم که این آیه‌ی شریفه را بر بحث غنا تطبیق داده‌اند. در همان جلد دوازدهم وسائل‌الشیعه، ابواب ما یُکتَسَبُ به باب نود و نهم که ما دائم با همین باب سر و کار داشتیم، چند روایت آمده است که لهو‌الحدیث را بر غنا تطبیق داده است. یکی، روایت ششم است. **وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ‏ قَالَ «سَمِعْتُهُ يَقُولُ‏ الْغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ‏ عَلَيْهِ‏ النَّارَ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُواً أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِين**.»[[3]](#footnote-3) محمد‌ بن مسلم می‌گوید، شنیدم که حضرت می‌فرمود: «**ألغِنا، ممّا وَعَدَ الله علیهِ النّار»**. این روایت معتبر است و از امام باقر(ع ) است و تطبیق داده شده است و ویژگی آیه هم بر این مصداق تطبیق داده شده است که غنا، وعده‌ی عذاب دارد، **بِما وَعَدَ الله علیه النّار** است.

روایت دیگر همان روایت هفتمِ دنبال همین روایت است. در آن‌جا هم دارد که عَنهُ عن ابن ابی عمیر عن مهران ابن محمد که این هم سند معتبر است ، **عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «سَمعتُهُ یقول الغِنا ممّا قالَ الله عزَّ وَ جلّ وَ مِنَ** **النّاس** **مَن يَشْترَِى لَهْوَ الْحَدِيثِ»[[4]](#footnote-4)**، که از امام صادق( ع)، نقل شده است. این هم دو روایت که معتبرند.

روایت سوم، یازدهمین روایت این باب است. **وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع يُسْأَلُ عَنِ الْغِنَاءِ فَقَالَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»[[5]](#footnote-5).** امام رضا( ع)، از امام صادق( ع)، نقل می‌کند که **سُئِلَ أبا عبدالله عنِ الغِنا قال «هوَ قولُ** **الله عزَّ وَ جلّ** **وَ مِنَ** **النّاس** **مَن يَشْترَِى لَهْوَ الْحَدِيثِ»**، البته سند این حدیث، سهل است. آن دو معتبر بود؛ ولی این اعتباری ندارد. این سه روایتی است که در ذیل این آیه آمده است.

روایت چهارم، روایت بیستم همین باب است که این هم سندش اعتباری ندارد. در این‌جا هم عبدالأعلی نقل می‌کند: **وَ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِشْكِيبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ- قَالَ الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشِّطْرَنْجُ وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاء قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ‏- قَالَ‏ مِنْهُ‏ الْغِنَاءُ»**[[6]](#footnote-6)**.**

این‌هم روایت چهارم است. دو روایت اول معتبر بود و دو روایت بعدی سند تامی ندارند.

روایت پنجم، روایت بیست و پنجمِ همین باب است. **الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّبْرِسِيُّ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ قَالَ «رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُواً أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ‏- أَنَّهُمْ‏ قَالُوا مِنْهُ‏ الْغِنَاء»**[[7]](#footnote-7)

این روایت هم در مجمع‌البیان از امام باقر و امام صادق و امام رضا( علیهم‌السلام)، به‌صورت مقطوعه نقل شده است که جدای از آن‌ها نباشد؛ در واقع به احتمال قوی صاحب مجمع‌البیان، اشاره‌ای به همان‌ها می‌کند و لذا سند روایت پنجم معتبر نیست و احتمالاً از نظر روایی هم روایت پنجم نباشد. پس روایت ششم و هفتم،در تطبیق آیه بر غنا معتبر است. روایت یازدهم و بیستم، تطبیق می‌دهد ولی؛ معتبر نیست و روایت بیست و پنجم هم، تطبیق می‌دهد که معتبر نیست و احتمالاً روایت مستقلی هم نباشد.

این مطالب، اقوال مفسرین است در این‌که لهو چیست و از جمله چیزهایی که تقریباً یک اتفاق نظری بین شیعه و سنی است، آن است که مصداق لهوالحدیث، غنا است.

## تفاوت آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْترَِى لَهْوَ الْحَدِيثِ» با آیات دیگر

پس شأن نزول دو تا بود. این هم تطبیق بر غنا است که تقریباً در یک دامنه‌ی وسیعی هم مفسرین و هم روایات عامه و خاصه، در تطبیق بر غنا وارد شده است و فرقش هم با آیات قبلی در این است که در این‌جا، روایات اهل سنت و اقوال مفسرین آن‌ها را داریم. در روایات شیعه هم حدأقل دو روایت معتبر است و بقیه هم مؤیّد می‌شود و تناسب این تطبیقات هم یک‌مقدار با شأن نزول دوم بیشتر است. ولو این‌که آن شأن نزول هم نباشد؛ باز هم این تطبیقات سر جای خودش است. این دو مطلب بود که مقداری هم جنبه‌ی مقدماتی داشت. در مطالب بعدی، وارد خود آیه و بحث‌های اساسی آیه می‌شویم.

## بررسی معنای لغوی کلمه إشتراء

مطلب سوم، یَشتری است. إشتراء، به‌معنای تبادل است که در آن ثمن و مثمن وجود دارد و هم یَشتری و هم یَشری و هم یَبیع، بایع و اشتراء و شراء؛ به‌معنای بیع و شراء است. البته یَشری، هم به معنای یَبیعُ و هم به‌معنای اشتراء و خرید و فروش می‌آید. یَشتری معمولاً به‌معنای خرید است. این معنای واضحی است که اشتراء دارد منتهی، نکته‌ای که در اشتراء است، آن است که ما، یک اشتراء حقیقی به‌معنای باب معاملات داریم؛ که واقعاً مبادله‌ی مالٍ بِمالٍ است؛ ثمنی می‌دهد و مثمنی می‌گیرد. در امور مادی و اعیان و حقوقی که به‌لحاظ اقتصادی قیمت‌پذیر است، معنای اصلی اشتراء و بیع این است؛ اما گاهی این معنا، در معانی مجازی و توسعه‌ای هم به‌کار می‌رود.

### بررسی سه معنای لغت إشتراء و تطبیق معنای مورد نظر آیه

بنابراین، می‌شود گفت که اشتراء از یک نگاه کلی دو معنا دارد: معنای اول، إشتراءِ حقیقی اقتصادی، در مبادلات اقتصادی است. معنای دوم، تعمیم آن است؛ یعنی از داد و ستد اقتصادی که معنای اول است به‌معنای دوم می‌آید و به داد و ستدها و مبادلاتی که در اعیان و حقوق اقتصادی هم نیست؛ ولی دارای قیمت‌های معنوی و ارزش‌های معنوی است، تعمیم داده می‌شود. الان شما وقتتان را می‌دهید و علم می‌گیرید؛ یعنی یَشترِ العِلم، عمرش را می‌دهد و علم می‌خرد. نشاط و جوانی‌اش را می‌دهد و تقوای علم کسب می‌کند. به این مفاهیم هم گاه، اشتراء اطلاق می‌شود. به‌عبارتی، آن داد و ستد را از حوزه‌ی اقتصادی، به زمینه‌های دیگر هم تعمیم می‌دهند. **وَ مِنَ النّاس مَن یَشری نَفسَهُ إبتِغاءَ مرضاتِ الله**، خودش را می‌فروشد و مرضات‌الله را می‌خرد. این هم تعمیمی است که در قلمروهای دیگر داده می‌شود و معنای سوم هم گاهی است که اشتراء در واقع، از این حالت تبادل که اقتصادی در معنای اول بود و عام‌تر در معنای دوم بود، از این هم خلع می‌شود؛ یعنی به‌معنای ارتکاب و عمل می‌آید. یشتری فلان عمل؛ یعنی مرتکب فلان عمل شده است. در این معنا هم گاهی به کار رفته است. این سه کاربردی است که اشتراء می‌تواند داشته باشد. البته اشتراء، اصل‌های دیگری غیر از بحث مبادله هم دارد که در مقاییسنا به آن اشاره شده است که ما به آن‌ها کاری نداریم.

با توجه به این مقدمه، بحث در این است که یَشتری لَهوَ الحدیث در این‌جا به چه معنا است؟ آیا به معنای اول؛ یعنی اشتراء به معنای داد و ستد اقتصادی است که لهوالحدیث را می‌خرد؟ یا این‌که نوع دوم است؟ یا احیاناً معنای سوم است؟ تقریباً واضح است که اشتراء به‌معنای اول نیست و در این‌جا، آیه نمی‌خواهد بگوید که إشتراء لهوالحدیث؛ یعنی داد و ستد اقتصادی می‌کند و چیزی یا عینی یا حقی را می‌خرد و ثمنی می‌دهد و ظاهراً این نیست؛ برای این‌که خریدن لهوالحدیث، در این‌جا لهوالحدیث، متعلّق اشتراء است. لهوالحدیث، غیر از کتاب است و غیر از مالی است که عینیت دارد و بیشتر، محتوای لهوی را می‌گوید. مضاف بر این‌که اگر اشتراء، به آن معنا باشد، معمولاً ثمنش هم باید یک ثمن مادی باشد و ذکر شود که ذکر نشده است و از این جهت است که ولَو این‌که در بحث خرید و فروش کتب ضالّه، به این استدلال می‌شد که یَشتری لَهوَ الحدیث؛ یعنی کتاب لهوی و مضلّ را می‌خرد؛ ولی همان‌جا هم گفته شد که آیه، اشاره‌ای به این مطلب ندارد و شاهدش هم این است که خصوصیتی ندارد و آیه می‌خواهد روی لِیُضلَّ تأکید کند و بحث خرید و فروش مادی، در آیه مقصود نیست.

### مختار استاد در تعیین معنای «لهو‌الحدیث»

می‌توان معنای سوم را گرفت و گفت که یَشتری لَهوَ الحدیث در این‌جا؛ یعنی مرتکب لهوالحدیث ‌شود که آن‌وقت هم ما کمی این را ترجیح دادیم؛ ولی به‌نظر می‌آید که در این‌جا معنای یَشتری، همان معنای دوم است؛ یعنی یَشتری لَهوَ الحدیث، همان تعامل با لهوالحدیث دارد؛ اما چرا تعامل با آن را به اشتراء تعبیر کردیم؟ به‌خاطر این‌که نوعی معاوضه‌ی معنوی در این‌جا وجود دارد( معاوضه غیر اقتصادی). آدمی که دنبال لهوالحدیث می‌رود و برای اضلال تلاش می‌کند، گویا خدا را با این می‌فروشد و دین را با این مبادله می‌کند؛ ولو این‌که مبادله‌ی اقتصادی نیست. پس یَشتری یا معنای دوم است که اشتراء غیر اقتصادی است. یا اگر هم بگوییم معنای سوم است، فرقی نمی کند. اشتراء در این‌جا؛ به‌معنای تعامل، ارتباط و استفاده به‌کار رفته است منتهی، چرا اشتراء را به این استفاده می‌گوییم؟ برای این‌که می‌خواهد در او تضمین کند که در حقیقت، در این استفاده و کارش، یک چیز مهمی را از دست می‌دهد و در مقابلش یک چیزی را می‌گیرد. آن‌چه که مهم است آن است که اشتراء در این‌جا؛ به‌معنای داد و ستد اقتصادی نیست و در این‌جا از لهوالحدیث استفاده می‌کند منتهی، چرا تعبیر اشتراء را آورده است؟ چون می‌خواهد نکته‌ای را برساند و آن نکته این است که شخص، بر خلاف آن‌که **یَشری نَفسَهُ إبتِغاءَ مرضاتِ الله**، در این‌جا دین را در مقابل دنیا می‌فروشد و بر عکس آن عمل می‌کند. می‌خواهد خطر این معامله زیان‌بار را گوشزد کند. چون می‌خواهد این نکته ی تربیتی را در آن اعمال کند، تعبیر یَشتری آورده است. ظاهر آیه، بیشتر همین احتمال دوم یا سوم است؛ با همین تقریری که عرض کردم؛ اگر هم کسی بگوید که یَشتری لهوالحدیث، همان معنای إشترای اقتصادی است آن‌وقت، می‌‌توان گفت که می‌شود القای خصوصیت کرد؛ از این که کسی چیزی، لهوی یا کتابی را بخرد که آن‌وقت، اشتراء خیلی خصوصیتی ندارد. ظاهرش این است که می‌شود القای خصوصیت کرد.

## بررسی لغوی معنای لهو

بحث چهارم در آیه لهو است که این را قبلاً گفته‌ایم و الان سریع عرض می‌کنیم و آن این است که لهو در لغت؛ به‌معنای «ما یُلهی أمّا یَهُمُّهُ» است. لهو یعنی چیزهایی که اشتغال به آن، ما را از کارهای مهم و مهم‌تر باز می‌دارد.

### تقسیم لهو به مطلق و نسبی و تعیین معنای لغو در آیه

#### الف: مفهوم لهو مطلق:

لهو به دو قسم تقسیم می شود. یکی، لهوهای مطلق داریم که چیزی است که عندالعقلا و همه‌جا، آن را لعب و لهو می‌دانند. لعب از حیث خودش است و لهو از حیث آن است که از نظر همه‌ی عقلا، کار بی‌ارزشی است که ما را از چیزهای اصلی زندگی باز می‌دارد. این لهو به‌قول مطلق است که یک‌قسمش است.

#### مفهوم لغو نسبی

قسم دوم، لهوهای نسبی است که بر اساس اولویت‌های زندگی مطرح می شود. مثلاً: «**لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّه**‏»(منافقون/9)، این‌که کسی در این دنیا مشغول زن و فرزندش باشد؛ یعنی کار می‌کند و زندگی اداره می‌کند و توجهش به این‌ها است، این لهو به قول مطلق نیست؛ ولی وقتی در یک منطق قرآنی و معنوی قرار می‌گیریم، در نسبت با آن دین، اشتغال به این‌ها در صورتی که در برابر آن قرار بگیرد و مانع از توجه به خدا شود، لهو می شود. در آیه‌ای می‌فرماید که: «**اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ کَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَکُونُ حُطاماً وَ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ شَديدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ**»،(حدید/20)، این لهو به معنای نسبی است.

پس یک لهو و لعب به قول مطلق داریم که همان کارهایی است که در هر فرهنگ و هر جایی لهو است؛ ولی یک لهوهای نسبی داریم که در منطق‌های متفاوت، تفاوت پیدا می‌کند. البته ما به این توجه داریم که اصولاً مفهوم لهو، یک نسبیت مقایسه‌ای است و می‌گوییم لهو این یعنی، هذا یُلهی عَن هذا؛ یعنی این از آن باز می‌دارد منتهی، اگر از این مقایسه‌ی کلی بگذریم؛ به لحاظ مصداقی، بعضی از امور لهوٌ بقولِ المُطلق عندَ جمیعِ النّاس یا عقلَ بالنّاس. در منطق عادی و طبیعی بشر، لهو و لعب وجود دارد؛ ولی بعضی از لهوها است که منطق‌های فکری و ایدئولوژی و جهان‌بینی بشر، روی آن تأثیر دارد. در یک منطق مادی کسی‌که افق دیدش دنیا باشد و به جهان دیگر فکر نکند و در همین عالم غوطه‌ور باشد، هیچ لهوی نیست؛ ولی وقتی که افق دید باز شد و انسان خود را در یک جای بزرگتری دید آن‌وقت، می‌بیند که آن چیز لهو است. این، لهو نسبی است. قرآن می‌فرماید: أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زينَةٌ ، این لهو و لعبی که قرآن می‌گوید، همین است؛ یعنی مادامی که اتصال به یک غرض معنوی و الهی پیدا نشود، همه‌ی این افعال عقلایی که در منطق مادی خیلی هم جدی است، لعب و لهو می شود و چیز بی‌ارزشی می شود که گاهی ضد ارزش هم است. «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**».( تغابن/14)، آن‌جا که می‌گوید لهو و لعب است یک سرگرمی است و ضایع شدن است؛ اما همین لهو و لعب گاهی بالاتر می‌آید و می‌شود عدُوً لکُم. لهو و لعب، در دو رتبه است؛ گاهی این‌ها در جهت هدف الهی قرار نمی‌گیرد که لهو و لعب می‌شود و گاهی همین‌هایی که لهو و لعب بود، در مقابل آن قرار گرفته است که در این‌جا عدوً لکُم می‌شود . همه‌ی این امور، در معنای دوم و در مقایسه با دید وسیع‌تر، اگر در جهت الهی نباشد، لهو و لعب می‌شود؛ اگر هم در خلاف جهت آن باشد عدوً لکُم می‌شود. این بازداشتن اگر خیلی شدید باشد، عدوً لکُم معنا می‌گیرد.

#### مختار استاد در معنای لهو در آیه

لهوی که در این‌جا گفته می‌شود، ظاهراً همان لهو به‌معنای اول است؛ یعنی همان لهوی است که عقلا آن را لهو می‌دانند؛ نه آن لهوی که با یک منطق خاصی لهو اطلاق می‌شود که ظاهرش این است؛ نه آن معنای دومی که «**أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زينَةٌ»** بود. لهو در واقع، به‌معنای اول است که معنای حقیقی ابتداییش آن است و آن تعمیمی است که شارع، از حیث یک منطق بالاتر می‌دهد. البته معنای دوم هم معنای حقیقی است منتهی، تصرف در جهان‌بینی و تفکر است که تعمیم می‌دهد و دایره را وسیع می‌کند؛ ولی وقتی که تعبیر لهو را به‌کار می‌بریم، مراد چیزی است که عقلا آن را لهو می‌دانند که همین نیز، معنای لغوی لهو است. هر کجا که قرینه داشته باشیم، حمل بر معنای دوم می‌کنیم و اگر نداشته باشیم، حمل بر معنای اول که معنای عرفی است، می کنیم. لهو در سوره‌ی جمعه را هم حمل بر معنای عرفی می‌کنیم.

## مراد از «حدیث» در آیه محل بحث صوت است یا محتوا

مطلب دیگر در حدیث است که نظیر آن بحث‌هایی که ما در قول داشتیم، در حدیث هم است. حدیث لفظی، حدیث کتبی، حدیث النفس و نکته‌ی مهمش این است که در این‌جا، محتوا مقصود است. حدیث؛ یعنی صوتی که حروف دارد و مرکب شده و دارای معنا است. بنابراین، نمی‌تواند صوت را بگیرد. حدیث؛ یعنی چیزی که محتوا دارد؛ یعنی کلام و سخن و همان معنای قول را دارد. عین بحث‌هایی که در قول گفتیم، در حدیث هم می‌آید و حاصلش هم این است که حدیث، در این‌جا کار به اصوات ندارد و کار به همین بیان دارد که محتوا دارد. حدیث و قول یک معنا دارد؛ با تفاوت‌های ریزی که در خودشان است. البته حدیث در این‌جا؛ چون لهوالحدیث است، ظاهرش این است که حدیث‌النفس و رأی را شامل نمی‌شود؛ یعنی حدیث، آن سخنی است که یا گفته شده است و یا نوشته می‌شود و مقصود از حدیث این است؛ نه اصوات؛ بلکه کلامِ مستعمل است و این هم، یا کلام قولی است و یا مکتوب است.

1. **- وسائل‌الشیعه،ج 17،ص 308.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- ذم الملاهي،المجلس الثاني والخمسون من أمالي أبي القاسم علي بن الحسبن هبة الله الشافعي ابن عساكر (ت 571 هـ).** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- وسائل‌الشیعه، جلد 12، ص 226، حدیث 6.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- وسائل‌الشیعه، جلد 12، ص 226، حدیث 7.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- وسائل‌الشیعه، جلد 12، ص 227، حدیث 11.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- وسائل‌الشیعه، جلد 12، ص 229، حدیث 20.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- وسائل‌الشیعه، جلد 12، ص 230، حدیث 25.** [↑](#footnote-ref-7)